TEXT CROSS WITHIN THE BOOK ONLY

TEXT PROBLEM WITHIN THE BOOK ONLY

سید جمال الدین اسد آبادی

(نیچریه)

ناشر

کتابخانه شرق



خیابان ناصریه

مطبعه «سعادت» طهران

سید جمال الدین اسد آبادی

نیچریه

در نقض مذهب نیچری و

[illegible] حال نیچریان

با نشر

کتابخانه شرق

برج جوزا ۱۳۰۳

مطبعه سعادت طهران

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال از سيد

درين روزها از تمامی هندوستان چه ممالك مغربيه و شماليه و چه اوده و چه پنجاب وچه بنگاله وچه سند و چه حيدرآباد دكن صداى نيچر نيچر بگوش ميرسد و در هر بلده و قصبه معدودی چند ملقب به نيچری يافت ميشوند و چنان ظاهر ميشود كه اين فرقه هميشه در ازدياد و افزونی است خصوصا در مسلمانان و از اكثری از اين گروه پرسيدم كه حقيقت نيچر چيست و اين طريقه از چه وقت ظاهر شده است وآيا اين جمعيت نيچريه بدين مسلك جديد در اصلاح مدنيت مى كوشند و يا آنكه ايشانرا مقصد ديگريست و آيا اين طريقه منافي دين است و يا انكه بهيچوجه مخالفتى با دين ندارد و چه نسبت با است

در میان آثار این طریقه و آثار مطلق دین در مدنیت و هیئت أجتماعیه و این طایفه اگر قدیم بوده است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد و لکن هیچ یك از ایشان جواب شافی و کافی از این سؤالات من ندادند واهذا ملتمسم که آن جناب حقیقت نیچرو نیچریرا مفصلا از براي بنده بیان فرمایند

محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه
أعزه حیدر آباد دکن
(١٩ محرم ١٢٩٨ هجری نبوی)



حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان

رساله مولانا جمال الدین الحسینی

ای دوست عزیز

نیچر عبارت است از طبیعت و طریقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلي این طایفه نیچریه رفع ادیان و تاسیس اساس اباحت و اشتراك است در میانه همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعی های بلیغ بکار برده اند و بلباسهای مختلف خود را ظاهر ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر او هویدا خواهد شد که بغیر از فساد

مدنیت و تباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید و بلا ریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه بر انداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است اینست که انتظام عالم انسانی که امر حکمت بالغه الهیه است همیشه نفوس بشریه را بر این داشته است که در ازاله این طریقه سعی نمایند و بدینجهت هیچوقت او را ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رساله صغیره انشا نمودم انشاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله اینست

«الدین قوام الأمم و به فلاحها »
« النیشریة جرثومة [۱] الفساد وارومة۲ »
« الاداد و فیه سعادتها و علیه ندارتها و »

---

۱ میکروب ۲ ریشه فساد

«علیه مدارها ومنها حراب إلبلاد و بها»
«هلاك إلعباد»

لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روز ها شایع و ذایع (۱) گردیده است و در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب دانش خود توجهی و تفسیری از برای این کلمه می کنند و لکن غالب آنها از حقیقت و اصل وضع آن نغافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معني حقیقی این کلمه و مراد اصلي او را بیانکنم و حال نیچریانرا از ابتداء توضیح نمایم و مضار و مفاسدی که ازین گروه در عالم مدنیت و هیأت اجتماعیه سر زده است بر حسب تاریخ مفصلا شرح و بسط دهم و ببرهان عقلي و انمایم که این طایفه در هر ملتی که یافت شود لا محاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید .

پس می گویم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح علیه السلام

حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی بر این مذاهب شدند(۱) که ورای این موجودات حسیه و سوای این مکونات مادیه موجوداتیست مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزهند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسله این موجودات مادیه و مجرده همه منتهی میشود بموجود مجردیکه از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در او تالف و ترکیبی متصور نمی گردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و حقیقت او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات چه ماديات بودة باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بمتالهین یعنی خدا پرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغیر از ماتیر یعنی ماده و ماديات که بيكي از حواس خمسه مدرك میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه نامیده شد بمادیین و چون سبب

۱ رفتند

سبب تأثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد از آنها سؤال شد اوهمین ایدجمادات جواب دادند که جمیع تغیرات لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زمان و اسوی ناتور و باسن انگلیزی نیچر می نامند و از این حزب این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را مردان فرانسوی ناتورالیسم میگویند مذهب اینها را ناتورالیسم گویند و سبب این در کیفیت تکوین کواکب و پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین اختلاف کردند برخی براین مذهب شدند که پیدایش هیئات علویه و سفلیه و تکوین این موالید محکمه متقنه بر حسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب سخافت [۱] عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتداء این قول از ذیمقراطیس بظهور پیوست و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه اینکه متحرك بالطبع است و از روی اتفاق بدین هیات و اشکال جلوه گر شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات و کره زمین برین هیئت

---

۱ سستی و سادگی

خود از ازل الآزال بوده وخواهد بود و انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر برزه‌ئی ۱ نباتیست مدمج ۲ و در هریکی از ان نباتات مدمجه بزوریست ۳ پنهان و هلم جرا ۴ و همچنین در هر یکی از آن حیوانات حیوا نیست پوشیده در حالت کمال خلقت و در هریکی از آن حیوانات پنهان جراثیم ایست مخفی و هکذا الی غیر النهایه و از این غافل شدند که لازم می آید براین قول وجود مقادیر غیرمتناهیه در مقدار متناهي

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنان که نظامات و هیات علویات و سفلیات قدیم میباشد ولکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلي نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب است از براي تکون جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و از این ذاهل ۵ شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضاهست که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود مي آید

و شرذمه ۶ گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تتالي ۷ دهور از صورتی بصورتی

۱ دانه ۲ پیچیده شده و نهان ۳ جمع بذر بمعنی تخم ۴ ازهمین قرار ۵ غافل ۶ گروهی ۷ پشت سر هم گذاشتن

متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است
و این گمان از ابیقور که از اتباع دیو جانس کلبی
میباشد بظهور رسید و او گفت که انسان اولا
مثل خنزیرها پر از مو بوده است و رفته رفته
بدین هیئت حسن درامده است و هیچ دلیلی
بدین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور
زمن علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه
یعنی نیچریها چون دیدند که علم ژئو لوجیا
یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی
سلسله انواع را لهذا از این قول نکول
کرده پس از آن اختلاف کردند اولا در
تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه
گفتند که جمیع جراثیم انواع در انوقتی تکون
یافت که التهاب کره زمین روی بنقصان نهاد و
اکنون هیچ جرثومهٔ متکون نمیشود
و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم
میشود خصوصا در خط استواء بجهت اشتداد
حرارت و این هردو طایفه عاجز شدند از
بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات
نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصا
در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل
است در بسایط آن جراثیم و موجب التئام
(۱) آنها ــه و اوست که اجزاء غیر حیه را

۱ منضم شدن و چسبیدن

بتغذیه حی و زنده میگرداند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسك و تجاذب آن بسایط وهن و سستی روی میدهد

و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم با زمین در حین انفصال از کره آفتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنها میگویند که زمین در آن هنگام قطعهٔ بود از آتش پس چگونه شد که آن جراثیم و برزه ها محترق گردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد و ثانیا این جماعت متاخرین نیچریها یعنی مادیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم . از حالت نقص بکمال و از عالم نا تمامی بدین صور و هیات متقنه محکمه

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر میشود و از این تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانه نطفه انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمی شود و در هیچ یك از نطفه های آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد

صنفی بر ین قرار دادند که جرا ثیم جمیع انواع خصوصا حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد ولهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان ومکان برحسب حاجات و ضرورات و بموجب فواعل[۱] خارجه منتقل میگردد ماز نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی اخری و سید این طایفه دارون میباشد و او کتابی تالیف کرده درو بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته درقرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارن او تان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باول درجه انسانی پا نهاد که جنس یام یام و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افق اعلی از افق زنگیها مقام گزید[۲] و آن افق انسان قوقاسی است و برحسب زعم[۳] این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور دهور پشه‌ها فیل گردد وفیل ها تدریجا پشه شود

و اگر از او پرسیده شود که انواع درختها و نباتاتیکه دربیشه وجنگلهای هندوستان

---

۱ عوامل ۲ گذشتن ۳ گمان

از قدیم الایام بوده ودر یك بقعه از زمین پای در گل و بیك آب و هوا تربیت میشود بچه سبب آنها در بنیه و طول واوراق وازهار و اثمار وطعم وعمر مختلف میباشند وچه دواعی و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیره ارال و بحر کسپیان (۱) با اشتراك آنها در مأکل و مشرب و تسابق آنها در یك جولان گاه چرا اشکال وهیئات آنها مختلف گردیده است بجز زبان حائیدن چه جواب خواهد داد

وهمچنین اگر سؤال شود از و ازحیوانات مختلفة الصور و انقوامیکه در یك منطقه می باشد و زیست انها در سائر منا طق متعسر است و یا از حشرات متباینه الخلقه و الترکیبیکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سواي لکنت چه علت بیان میکند بلکه اگر بدو گفته شود که ان جراثیم ناقصة الخلقه فاقده الشعور را که راهٔ نمائی نموده باستحصال این اعضاء وجوارح ظاهریه و باطنیه متقنهٔ محکمهٔ که حکماء از اکتناه (۲)اتقان و احکام آنها عاجزوارباب فیسیولوجیا ۳ از تعداد

---

۱ کسپیان یا گاسپین بحر خزر ۲ بکنه و حقیقت چیزی پی بردن ۳ معرفةالاعضاء

منافع و فوائد ان ها قاصرمانده اند و احتیاج و نیـاز مندی کور واعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردیده جرائیم را بسوی جمیع این کمالات صوریه و معنویه امنه تا ابد الابدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد

و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصهٔ که میانه انسان و میمون است در بادیه خرافات انداخته است و برای قلب خود بواهیاتی چند تمسك نموده است

یکی انکه اسبهای سیبریا و بلاد روسیه را موی بیشتر است از اسپهائیکه در بلاد عربیه تولد مییابد و سبب ان را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال انکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آن هاست در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمي انها و همان علت نحافت و لاغری سگان بلاد حاره و فربهی باشند گان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر انکه او روایت میکند که جماعتي دمهای سگهای خود را می بریدند و چون چندقرن برین مواظبت کردند پس از ان سگهای انها خلقة بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم نماند طبیعت نیز از دادن ان سرباز

زد و این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از حندین هزار سال است که ختان می کنند و با وجود این یکی از انها هم تا کنون مختون [١] زائیده نشدست بعضی دیگر از متاخرین این مادیین

یعني نیچریها چون در مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعتراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که ماده غیر شاعره علت و موجب این نظامات متقنه و هیات محکمه و اشکال انیقه ٢ و صور حسنه عجیبه گردد لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر . فرس . انتلیجانس یعني ماده و قوه و إدراك و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وي می باشد و بدست یاری شعور و دراك خود خویشتن را بدین اشکال و هیات محکمه جلوه داده و میدهد و هرگاه بصور اجساد حیه متلبس میشود جه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد و جه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات آلات وجوارح را مینماید و ملاحظهٔ ازمنه و امکنه و فصول را میکند و چون ریسمان باطل پوسیده است از این غافل شدند که اعتقاد

[١] ختنه شده ٢ زیبای پسندید

خود این جماعت و سایر متاخرین مادیین به ترکیب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را که بهزار جد و جهد بدست اورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلافائده می سازد

زیرا انکه هرجزء ذیمقراطیسی را در این هنگام قوه ایست خاصه و شعور یست خاص بجهت انکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بر دو محل

وچون چنین نباشد پس ازایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصله منتشره از کجا بمقاصد یکدیگر اگاه شدند و بکدام الت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجلس پارلمان و محفل سنا مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات انیقه عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضه عصفوری باشد باید انجا بهیئت مرغ دانه خوار بر ایند و منقار و حوصله ۱ را بدان گونه تشکیل نمایند که زیست ان را شاید و اگر در بیضه شاهین و عقابی باشند باید منقار ومخلب ۲ او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد در وقتیکه در مشیمهٔ سگی بوده بصورت بچه سگی ماده مشیمهٔ متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند

(۱) چینه دان [۲] چنگال

پیش از حصول که این بچه سك فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه واحده خواهد آورد پس باید از براي او بستانهای متعدد انشاء گردد و این اجزاء متلاشیه چگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه و کبد و مخ ومخیخ ۱ وسائر اعضا و جوارح والبته این گروه پس از شنیدن این سؤالات سر ببحر حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد مگر انکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هریك از این اجزاء ذیمقراطیسیه عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و بتمام اجزائی که در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هریك از نها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا انکه خلاف انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یك نظام و بر یك وتیره (۲) واحد قائم و دائم است پس در ینوقت من خواهم گفت اولا لازم میاید بر این قول که در این بعد صغیر جزء ذیمقراطیسی که بمکرسکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهیه بوده باشد زیرا انکه هر صورت علمیه ئیکه در ماده ئی از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئي از بعد از انرا فرا خواهد گرفت و صور

۱ استخوان مخ دار ۲ طریقه

علمیه ان اجزاء بنا بر این رای فاسد غیر متناهی است پس باید در ان اجزاء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد و این بداهت عقل باطل است

و ثانیا چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث درد و وجع و الم مینمایند و چه سبب است که ادراك انسان و سائر حیوانات که عین ادراك همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و درحفظ حیات خویشتن قاصر است و عجب تر این است که متاخرین مادیین با همه خرافت بازدر بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچیك از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا انکه دیدند که پاره ئی از مکونات مختلفه الخواص را چون تحلیل [۱] می کنند عنصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد از مجموع این خزعبلات (۲)، رجما بالغیب [۳] برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفه الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب

۱ تجزیه شیمیائی ۲ باطل ۳ بتاریکی سنك انداختن

می شود

و بالجمله این ده مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود انها و چه در عرف مالهین مادیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر میخواهي بگو نیچري ها و ناتورلیسمها و ماتیر لیسمها و ما فیما بعد رساله ئی در تفصیل مذهب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را ببراهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بیا چوها یعنی خلنوسهای پهلوان بنبه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا انکه اینها را حقي و نصیبی از علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره ئی هم از انسانیت ندارند و البته اینگونه اشخاص نه قابل سؤالند و نه قابل جواب ونه قابل خطاب واگر قابلیتی هم در انها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کت پتلی امم متمدنه بعمل آورد در انوقت بکار میایند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود .

و اما الان میخواهم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان به هیئت اجتماعیه رسیده بیان کنم و فضیلت و مزایا

و منافع ادیان را خصوصا دیانت اسلامیه را توضیح و تبین نمایم

پس می گویم مادیین یعنی نیچرنیها در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه و بهیئت گونا گون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز و الحقایق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم است و ایامی بصورت محب فقرا و حامی ضعفا و خیر خواه بیچارگان بر آمده اند و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت نموده اند نه چون سایر انبیاء کذبه و گاه گاهی هم خود را مؤدب و مهذب و خیر خواه امت نامیده اند ولکن در هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که بر آمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آنقوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام

۱ اجیال جمع جیل یعنی طوایف

نموده احاد آنها را متفرق کردند

زیرا آنکه انسان ظلوم جهول و این مخلوق پر حرص خون خوار را بسبب ادیان در صدر اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بد انها تعدیل اخلاق خویش را می نمودند و از شر و فساد که بر هم زنندهٔ هیئت اجتماعیه است اجتناب می کردند و از نتائج آنها عقول خویشتن را بمعارفیکه سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد و این طایفه نیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و افساد انخصال میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راهیافته روی به تلاشی می نهاد تا انکه بالمره مضمحل گردد و چنانکه اکنون هم ره سپر همین طریقه فاسده میباشند بیان این بنهجی واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است که هر یك از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری هیئت اجتماعیهٔ و اساسیست محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از برای دفع شر و فسادی که برباد دهندهٔ شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است
بر اینکه فرشته دایستد زمینی و اوست اشرف
مخلوقات دومی یقین است بدینکه امت او اشرف
امم است و بغیر از امت او همه بر باطل و بر
ضلالند و سیمی جزم است بدینکه انسان درین
عالم آمده است از برای استحصال کمالات
لائقه که بدانها منتقل گردد بعالمی افضل و
اعلی و اوسع و اتم از این عالم تنك و تاریك
که فی الحقیقه ام بیت الاحزان را شایان است
و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمهٔ
این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه و منافع جلیله
آنها در مدنیت و فوائد کثیره هر یکی در
انتظامات و روابط امم و ثمرات جمیله هر واحدی
از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن
با یکدیگر بطریق مسالمت و موادعت (۱) ونتائج
حسنه هر فردی از آنها در ترقیات ملل درکمالات
عقلیه و نفسیه
بجهت آنکه هر اعتقادیرا بالبداهه خواص
و لوازمیست که مستحیل است انفکاك آنها از و
و یکی از لوازم اعتقاد انسان بر اینکه نوع
او اشرف مخلوقاتست اینست که و قرا استنکاف
و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه و تنفر
خواهد نمود از صفات حیوانیه و هیچ ریبی (۲)

۱) متارکه جنك ۲ شك

نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن
استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن
استنکاف قوت گیرد ترقی آن انسان در عالم
عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم
عقلی صعود و عروج اوست در مدارج مدنیت
تا آنکه یکی از ارباب مدنیه فاضله شده زیست
او با برادران خود که بدین پایه رسیده اند بر
اساس محبت و حکمت و عدالت نهاده شود و
این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیست
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیست ۱ انسان
را از این که در جهان چون خران و
حشی و گاوان دشتی وزیست کند درین عالم چون
بهائم بیابا بهائم تعیش نماید و راضی گردد بزندگانی انعام
و چهار پایان که قدرت بر دفع مضار و آلام و
اسقام ندارد و طرق حفظ حیات خود را چنانکه
باید ندانند و همه عمر را بوحشت و دهشت و
خوف گذرانند وسترك ۲ ترین زاجر ایست۳ افراد
انسانیه را از اینکه یکی دیگری را چون
اسود کاسره ٤وذئاب ضاریه ٥ و کلاب عقوره٦
پاره پاره نماید و عظیم ترین مانعیست از مشابهت
و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیه و

[۱] مانع (۲) بزرگ (۳) مانع [٤]شیران
شکننده (٥) گرگان درنده (٦) سگان
گیرنده

نیکو ترین سائقیست ۱ بسوی حرکات فکریه
و استعمال قوای عقلیه و موثر ترین سببیست
ار برای تهذیب نفوس از ونس رذائل
غور کن اگر قومی و قبیله ایرا این گونه اعتقاد
باشد بلکه بالضاد احاد آن را چنانچه عقیده
باشد که انسان مثل سائر حیوانات بلکه پست تر
از انهاست چه قدر دنایا ۲ و رذائل از انها
سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان بظهور
خواهد پیوسته و نفوس انها چه قدر پست و دنی
خواهد شد و عقول ایشانرا چگونه و قفه حاصل
شده از حرکت فکریه باز خواهد ماند

و یکی از خواص یقین برینکه امت او
افضل امم است و بغیر ان همه بر باطل اند اینست
که لا محاله صاحب این عقیدة در صدد مبارات۳
و مجارات و همسري سائر امم خواهد بر آمد و
در میدان فضائل با انها مسابقت خواهد نمود
بلکه در جمیع مزایاي انسانیت چه مزایای عقلیه
بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایاي در
معیشت برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب
خواهد کرد و هرگز بالحطاط و خست و دنائت
و فرومایگي خود و امت خویش راضی نخواهد
شد و هیچ شرف و عزت و برومندي و سعادت
و رفاهیتي را از برای قوم بیگانه ئي نخواهد

۱ راننده ۲ پستیها ۳ معارضه

دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چون که بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق وسزاوار تر میداند بجمیع اموری که در عالم انسان فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از فواسر خارجیه قوم او را انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده فاضل ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه و بواعث شرف

تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطوء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آن ها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصا اگر خود را پستتر از سائر ملل بداند چون قوم دهبر و مانك

و یکی از مقتضیات جزم بدینکه انسان

درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر نهج ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزیین و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صدقه و خرد خویش را عاطل نخواهد گذاشت و انچه در ودیعه گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را باجتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده بر منصه شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویشتن از صفات رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات ان کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از مسالك دروغگوئی و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیبنده است صرف نماید نه بر باطل پس این عقیده بهترین داعی است بسوی مدنیتی که اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد و نیکو ترین مقتضی است از برای قوام هیئت اجتماعیهٔ که عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوك

اوست بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت روابط * امم که بناء انها در مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده ترین سببیست از برای مسالمت و موادعت اصناف انسانها بجهت انکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجایا ۱ و اخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یگانه عقیدهٔ که انسان ها را از جمیع شرور باز میدارد و از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدنیه فاضله بر عرش سعادت بنشاند

تصور کن اگر امتی را این عقیده باشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی و حیله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه حرص و آز و غدر و اغتیال ۲ و ابطال حقوق و مجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت و بچه مقدار تهاون ۳ در استحصال معارف دست خواهد داد و اما آن خصال ثلثهٔ که بسبب ادیان از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از انها خصلهٔ حیاست و آن انفعال نفس است از اتیان ٤ فعلیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد و تاثیر اوست احتراز از تلبس ٥

۱ فطرت ۲ بخدعه کشتن یا شر راه انداختن ۳ سستی ٤ آوردن ٥ بلباسی درامدن

بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده میشود و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام هیئت اجتماعیه و کشح ۱ نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزار ها محتسب و هزار ها پلیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیا نباشد و نفس در دائره رذالت و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزاء ان را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سلن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انفکاك یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه ۲ عین شیمهٔ نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در پستی و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند

۱ منع و پاك کردن ۲ صفت و خلق

و این ملکه یعنی ملکهٔ حیا رشته ائتلافات و
اجتماعات و معاشرات انسانیت است و چون که
ائتلاف در میان جمعی صورت نبندد مگر
بحفظ حدود و حفظ حدود هرگز حاصل
نشود مگر بدین ملکه شریفه و این سجیه ۱ است
که انسان را باداب حسنه مزین میسازد و از
افعال شنیعه حیوانات دور مینماید و بتعدیل و
تقویم حرکات و سکنات دعوت میکنند و بدو
انسان از سائر حیوانات امتیاز یافته پا از دائره
بهیمیت ۲ بیرون مینهد و این آن یگانه خلقیست
که حث ۳ بر همسری ارباب فضائل میکنند و
از نقایص منع مینماید و نمی گذارد انسان ها
را که بجهل و نادانی و دنائت و سفله گی راضی
شوند واین همان خله ٤ ایست که تحقیق و پایداری
امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این
نخستین و صفیست که معلم و مربی و ناصح
بدستیاری آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه
و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند
آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد
که شاگرد خود را بفضیلتي بخواند او را مخاطب
ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از این
که قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است
و اگر این خصلت نمیشد نه توبیخ را اثري

۱ صفت ۲ حیوانی ۳ برانگیختن ٤ دوست

بود و نه تشنیع امری و نه دعوت را فایدهٔ ئی پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبی ها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد ان فاش خواهد شد وچه اندازه افعال رذیلهٔ شنیعه و اعمال بشعه ۱ قبیحه حهرا از ان ها سر خواهد زد و چه مقدار سفله گی و دنأت و نذالت ۲ و شر است ۳ اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چگونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه خواهد کرد

دومی امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی وزیست آن در این عالم موقوف بر معاملات و مبادلهٔ اعمال است وروح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است وچون امانت در میانه نباشد معاملات از هم گسیخته و رشتهٔ مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب وانتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیك نوعی از انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه

۱ بدو زشت ۲ فرومایگی ۳ تندی

و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمیع انواعش
مشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود
مگر بجماعتی که بصفت حراس ۱ متصف شده در
حدود بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در
داخل مملکت درقلع وقمع قتالین و فتاکین ۲ و
قطاع طریق و سراق ۳ کوشند و بگروهی که به
شریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول
و امم را بدانند و بر منصه حکم و قضا از
برای فصل دعاوی حقوقیه و جزائیه نشسته رفع
خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و
جبایات ۴ را بر وفق قانون حکومت از عموم اهالی
جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه
عموم رعایا ست حفظ نمایند و بکسانیکه آن
اموال مدخره ۵ را بر سبیل اقتصاد در منافع
عمومیه اهالی چون بناء مدارس و مکاتب و
انشاء قناطر ۶ وطرق وبنیاد دارالشفاها صرف
کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس
بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه
مقرر است برسانند و ادا کردن این جماعتهای
چهارگانه که ارکان اربعه حکومتها میباشند
خدمتهای خود را بنوعی که افساد در اساس
حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

۱ نگهبانان ۲ خونریزان ۳ دزدان ۴ مالیات
۵ ذخیره شده ۶ پل ها

و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع آحاد رعیت منسلب گردیده حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای تجارت بسته و ابواب فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانه حکومت خالی و طریق نجات بر او بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر امینه اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بد تر است از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و همچنین ظاهر است که سلطه قومی بر سائر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت مگر آنکه آحاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزله شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محالاتست پس هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس حکومت است و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه امم بغیر او صورت نبندد و روح وجسد عدالت همین سجیه است و بس تبصر نما اگر امتی را این صفت نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد ان را فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی ایشانرا احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه

مضمحل و نابود خواهد شد

مخفی از این اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و ضرورات معیشت ان بیشمار است و اشیائی که بدانها رفع حاجت هاي خود را می نماید و چیز هائی که بواسطه انها ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی در جهتي در زیر پرده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیهٔ در پس حجاب مستوري انزوا گزیده و با بدامن بی نام و نشاني کشیده است و همچنین مخفي نباشد که هزار ها مصائب و هزار ها بلایا و هزار ها رزایا و هزار ها افات در هر زاویئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان گاه بقصد هلاك انسان در کمان ادوار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را باعانت این حواس خمسه ضعیفه خود هر گز میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطلع گشته دفاع ضرورات خویش را نماید و با آنکه بر کمین گاههاي بلایا آگاهی یافته درصیانت وجود خویشتن کوشد

لهذا هر انسانی از برای جلب منافع و رفع مضار محتاج به باستعانت از مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آن هم تا انکه بسبب رهبري و دلالت ایشان

بقدر امکان از بعضی گزندها رسد مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر اقرا که دارای صفت صداقت است زیرا آن که کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وا نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیست و حال مدنی هیئت اجتماعیه مشهورست و هیچ اجتماعی بدون ان صورت نبندد چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجتماع مدنی خوش کن اگر گروهی را صداقت نباشد چقدر شقا و بد بختی ایشانرا دست خواهد داد و چگونه سلسله انتظام آن ها گسیخته خواهد شد و چسان بپریشانی مبتلی خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی بیچری‌ها در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و اصول باطلهٔ خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقائد ثلثه شریفه و آن خصائل جلیله سه گانه بوده باشد از بیخ بر اندازند و درهای شقاوت و بد بختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش مدنیتش فرود آورده

بر خاك مذلت وحشيت و حيوانيتش بسانند زيرا
که بناء تعليمات خود را اولا برين نهادند كه
جميع اديان باطل و از جمله واهيات و جعليات
انسانها ست پس نشايد ملتى را بواسطه دين و
كيش از براى خويش شرافت و حقيقى بر
سائر ملل اثبات كند پس از اين تعليم فاسد كه
موجب فتور همم وسبب بطء در حركات انسانيست
بسوى معالى جانكه پيش گذارش رفت
و گفتند كه انسان چون ديگر حيوانات است و
او را مزيتى بر بهائم نيست بلكه خلقة و
فطرة از غالب آنها خسيس تر و پست تر ميشد
و بدين قول در هاى حيوانيت را بروى انسان
ها گشودند و ارتكاب افعال قبيحه و اعمال شنيعه
را بر مردمان سهل و آسان كردند و عيب
درندگى و افتراس [۱] را بر داشتند و سپس
اين بيان كردند كه بغير از اين حيات زندگانى
ديگرى نيست و انسان چون نباتيست كه در
ربيع برويد و در تابستان خشك شده بخاك عود
كند و سعيد آن شخص است كه بدين دار دنيا
ملاذ (۲) ومشتهيات بهيمى اورا دست ياب گردد و
بسبب اين راى باطل بازار غدر و خيانت و
تزوير و اختلاس (۳) رواج دادند و انسانها
را برذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها را از

۱ درندگى ۲ جمع ملذه ۳ چاپيدن

سیر بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و چون این طاعون ها و وبا های عالم انسانی یعنی نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم را در دایرهٔ حیوانیت نخواهند گذاشت و باباحت و اشتراك در ماء کل و منکح راضی نخواهند شد ازاین جهت درازاله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازاله این صفت بکوشد تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین دسیسه عقبات و موانع طریق حیوانیت را بر داشتند و سلوك سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراك و اباحت بوده باشد بر نفوس آسان کردند

پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقة دو امر است یکی اعتقاد بروز باز پسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان تعلیمات این گروه نیچریها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تاثیر تعلیمات ایشان در اشاعه خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسیکه بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت یعنی

آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومتی با قول داعی ۱ بخیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت با ضعف باشد و از این جهت در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از لوح نفس سترده گردد چونکه در این هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب باقی نخواهد ماند

علاوه برین چون این گروه بناء مذهب خود را بر اباحت و اشتراك گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع نداشته‌اند واختصاص و امتیازرا اغتصاب انگاشته‌اند چنانکه ذکر خواهدشد دیگر محلی و جائی از برای نسبت خیانت باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی ازبرای استحصال حق مشاع خود حیلهٔ را اختیار کند آن خیانت نخواهد بودو همچنین اگر دروغی راوسیله سازد قبیح شمرده نمیشود

پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانت ها و دروغ هاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا (۲) و خبائث است

---

۱ خواننده ۲ بسیتها

و لا محاله اگر این گونه امور در امنی وش گردد مضمحل و نا بود خواهد گردید و از آن چه گفتیم بخوبی ظاهر شد که این طایفه حکومت سبب هلاك و دمار [۱] امم و قبائل و شعوب میکردیدند و الان می خواهم بگویم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده و هستند و بزعم (۲) اصلاحیکه در مخیله مالیخولیای ایشان مرتسم شده است میخواستند و اکنون هم برآند که آتش فسادی افروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته اسم او را از لوح وجود بر اندازند چون که هر کسی را هویداست که بقاء افراد انسان دراین جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندی که در شرف و خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشند و غایت بغیه (۳) و نهایت مقصود این جماعت این است که همه انسان ها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترك شده اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را اولویت و برتری در هیچ چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت مختل و دولاب [٤] معاملات و مبادلهٔ دور

۱ تباه شدن ۲ بگمان ۳ مقصود ٤ چرخ

اعمال از حرکت باز خواهد ایستد و عامة الامر این نوع ضعیف روی بو ادی هلاك آورد و کلیة زائل خواهد شد بلی نتیجه اصلاح ارباب ما لیخولیا بیش از ین نخواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریقه شنیعه ممکن باشد

باید دانست که بلا شك جمیع محاسن و زینتها و تجملات او بر باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجدد سرفش سر نکون گشته در بادیه وحشیت چون سائر حیوانات با هزار الام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آن که علت حقیقیه مزایای انسان حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز بر داشته شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقایق اشیاء و استکشاف دقائق امور تهاون ورزیده انسانها چون بهائم دشتی در این جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن هیهات هیهات

معلوم باد که نیچ یها طرق چندی را از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار کردند چنانکه در وقت آمنیت و بیخونی همه مبادی

و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم وخوف تدریجرا واجب شمرده طریق اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدلیس پیمودند

و گاهی یکبار در هدم (١) ارکان سته آن قصر نیك بخی انسان کوشیدند

و هنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از ان ارکان را محط ٢ نظر تعلیمات باطنه قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود را بکار بردند

و وقتی بموجب ضرورت بنفي ملزومات ولوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی ان ارکان میشود پرداختندوزمانی بانکار صانع و ابطال عقاد ثواب وعقاب اکتفا کردند چون دانستند که زوال این دو اعتقاد لامحاله منتج جمیع مقاصد مضره ایشان خواهد گردید و ابانی [٣] از ذکر مادی دم در کشیده و بتزویق (٤) وتزئین و تحسین اصل مقصد که اباحت و اشتراك همه در همه باشد اشتغال ورزید و گاه گاهي هم بجهت دفع معارضین اصول فاسده خود راه اغتیال ٥ پیش گرفته خون هزار ها بیگناهان را بدسیسه ها و حیله ها ریختند

١ جرای ٢ منزل ودر اینجا بطور مجاز استعمال شده ٣ وقتی ٤ زینت کردن ٥ فتنه انگیختن

بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره را، که غایت مقصود شان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق و چه از راه باطل، آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتائج و عواقب بدان آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششها می نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان اقوال نمیگرویدند و اعتقاد نمیکردند مع ذلك از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد نافعه و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی راه مییافت بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشتن ره سپر تقلید و عادت میباشند و از برای تزعزع (١) ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازي و خیانت در آنها شایع میگردید و پرده حیا بر داشته شده افعال نا شایسته بمقام انسانی جهرا [٢] از ایشان بظهور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را چنان گمان می شد که بغیر ازین حیات حیات دیگری نیست وصف اکثست برو غلبه میگرد

١ مضطرب و متحرك شدن ٢ آشکارا

ووصف اكيستي عاوتست از محبت ذات بدرجه ئيكه اگر منفعت حزئيه صاحب آن صفت ر مستوجب وضرر كل عالم گردد دست از آن منفعت دارد بضرر همه جهانيان رضا در دهد و اين صفت شخصيه خود را در منافع عامه مقدم نمود امت و قوم خويش را بابخس (١) اثمان بفروشد باكي رفته رفته بجهت اين حيات دنيئه حالت و خوف رو مستولي گشته از براى زندگي خويش بنذالت وسفلگي و عبوديت و خواري اسى و خورسند شود

و در وقتي كه احوال احاد امت بدين پايه مرسد رشته اختيام ٢ و ائتلاف گسيخته و وحدت جنسيت منعدم گشته و قوة حافظه و علت مبقيه زائل گرديد عرش مجد و عز وشرف آن سرنگون ميگشت

اين است تفصيل آن اميكه بعد از عز و شرف بواسطه تعليمات نيچريها يعني ماديين بذل و مسكنت مبتلا شدند

و اين است شرح طرق تعليمات ماديين يعني نيچريها

گرك يعني يونانيها قومى بودند قليل العدد و بواسطه آن عقايد جليله ثلثه خصوصا اعتقاد بدينكه قوم ايشان اشرف از جميع امم عالمست

١ نازلترين قيمتها ٢ خو گرفتن

و بجهت آن صفات شریف سه گانه و بتره صفت عار و ننگی که عین حیا و با آنکه اول نتیجه اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیه که از نواحی کاشغر ، ضواحی ۱ اسلامبول ممتد بود استادگی کردند و از خوف ذل و بندگی که شرف را ساید و خداوند عار و ننگ از آن آباء نمایند پای مردانگی فشردند تا آنکه آخر الامر آن سلطنت عظیمه فارسیه را زار و زبون کرده دست تطاول بهندوستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجه رسیده بود که مال را بر خیانت ترجیح میدادند چنانکه تموستوکلیس در وقتیکه ارتکزرکسس او را امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده خود را کشت و راضی نشد که امانت و قوم خود خیانت نماید با وجود اینکه یونانیان او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شده بدو پناه برده بود بتاریخ یونان رجوع شود

و چون ابیکور [ابیقور) ناتورلیسم و ابیکوریتها (یعنی ابیقوریها) در یونان باسم حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اس اساس همه فسادها و مایه همه شرور

۱ حواشی و اطراف

و خرابیهاست چنانکه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خود پسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم بتمامه از برای وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است بواسطه حرص وطمع و خویشتن خواهی بلکه بواسطه جنون که برو مستولی شده است چنین اندیشه مینماید که او را جهانیست نورانی و عالمی است جاودانی که پس از رحلت از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شایبه عیب و نقص بکمال سعادت فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف نیچر یعنی طبیعت نمود و سلاسل بسیاری مقید ساخته و بمساق و کلفتهای بیشماری مکلف نموده در های لذاید طبیعیه و حظوظ فطریه را بروی خویشتن بسته است و حال اینکه او را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مزیتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همهٔ حیوانات ناقص تر و پست تر است و آن صنایع که او را دست یاب شده و بدانها فخر مینماید همه بنهج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانکه نسج از عنکبوت و بناء و عمارت از نحل و انشاء صومعه ها از [1] از نمله بیضاء [2] و ادخار مؤنه از مورچه و موسیقی

[1] صومعه ها [2] مورچه سفید

از بلبل و هکذا پس باید این انسان مغرور
..اند که حیات او چون حیات نباتات است و
بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست
و جز این زندگانی دیگر نمی باشد پس
بعبث خود را در مشاق و اتعاب بیندازد وبار
گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد
و خلاف ناموس خود را از اصناف لذا.. و
انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع که
او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد
نصیب خویش را از ملاذ این جهان بردارد
و باوسانه های حلال و حرام و لایق و سزاوار
و سایر امور جعلیه ایکه مردم خود را مقید
ساخته اند گوش ندهد و دل نبندد و چون
دیدند که تعلیمات ایشان با تمکن صفت حیا
در نفوس بی فایده خواهد افتاد در ازاله آن
خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم
از ضعف نفس است و هر انسان را لازم است
که در ازالهٔ آن سعی نماید و قید عادات را
بشکند تا آنکه قادر گردد بر ارتکاب جمیع
افعالیکه مردم آنها را قبیح میشمارند و نفس او
از آشکارا ساختن آن اعمال متأثر و منفعل نشود
و عاقبة الامر این ابیقوریها پرده شرم را دریده
و آبروی انسانی را بردهٔ هر جا که مائدهٔ
میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو میرسانیدند

حتی در بسیاری از اوقات اصحاب موئد این
حکمای نو بر آمده را سگ خطاب کرده
باستخوانها زده مد انداند مع ذالك این سگهای
انسان صورت مرتدع نمی شدند و اعمال مشاع
بین الکل بدا کرده از هر طرف حمله می
نمودند

و این یکی از آن اسباب است که آنها
مسرور شدند بالبیس (۱) و تعلیمات فاسده این
بحریهای یونان یعنی کلبیین چون بمرور زمان
در نفوس و عقول یونانیها تاثیر کرد خرد ها
روي ببلادت آورد و بازار علم و حکمت
کاسد شد و اخلاقها فسد گردید و شرف
نفس ان قوم بذالت و لوم و امانت ایشان
بخیانت و حیا و ننگ آنها بوقاحت و سفلگی و
شجاعت انها بجبانت و محبت جنس و وطن انها
به محبت شخصیه مبدل شد

و بالجمله جمیع ارکان سنه قصر سعادت
انها و همه اساسهای انسانیت ایشان منهدم گردید
و لهذا سلطنت و عزت ایشان برباد رفته بدست روما
یعنی جنس لاتین اسیر افتادند

(۱) سبب این تسمیه متابعت این گروه و از
دیوژن کلبی است چنانکه سابق شرح داد و
دیوژن چون همیشه سگی همراه داشت کلبی
خوانده میشد ۲ حماقت

و سالهاي دراز از شآمت ان تعليمات فاسده در قيد عبوديت بسر بردند بعد از اينكه در يك جزء از زمان درين عالم حاكم بلا معارض شمرده مي شدند

فارس قومي بودند كه در ان اصول . ه سعادت بدرجه اعلى رسيده بودند و خويشتن را چنان شريف ميدانستند كه گمان ميكردند ارباب سعادت از امم اجنبيه آن امت است كه درحمايت آنها بوده و يا بقرب جوار ممالك ايشان شرفيابي حاصل كرده باشد

و امانت و صداقت اول تعليمات دينيه آن قوم بودحتي اگر محتاج ميشدند باقدام بر وام نميكردند از خوف انكه مبادا باعث اظهار شده دروغي از انها سر زند

و بسبب اين عقايد و خصائل عزورفعت و بسطت ملك انها بپايه ئي ارتقا كرده بود كه بيان آن را شهنامه ئي بايد « فرسيس النرمان » مورخ ميگويد پادشاهي فارس در زمان داراي اكبر عبارت از بيست و يك والي نشين بود و يكي از ان والي نشين ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان و سند بود

و اگر زماني در سلطنت انها فتوري بهم ميرسيد از تأثيرات ان اصول صحيحه در اندك زماني ان را تدارك نموده باز بحالت اولي و سلطه عظماي خود رجوع ميكردند تا انكه در

زمان غباد مزدك نیچری یعنی طبیعی بلباس رافع جور و دافع ظلم ظهور کرد

و بیك تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیك بختی قوم فارس را کنده بباد فنا داد زیرا انکه گفت ان قوانین و حدود و ادابیکه اسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش بایه نیچر میبوسد و نیچر همه ماکولات ومشروبات و منکوحات را در میانه جمیع اکلین و شاربین حق مشاع قرار داده است پس چرا باید که انسان بجهت جعلیات و همیهٔ که آنها را قوانین و آداب می نامد از مادر و دختر و خواهر خود محزوم مانده دیگران از انها تمتع بگیرند

و چهٔ معنی دارد که شخصی اموال مشاع را در تحت تصرف اورده دعوی ملکیت نماید و یا انکه زنی را بحباله نکاح در اورده سائرین را آز ان منع کند وچه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشمارد و ان بیچاره را که بحیلهٔ تمتع از حق خود میگیرد غاصب و خائن مینامد

لهذا بر هر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و آداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن بر آورده بمقتضای شریعت مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال و زنان بهر نوع که بتواند استحصال نماید و غاصبین را جبرا و قسرا از فعل نا شایسته غصب و جور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت حیا از میانه بر خاست و غدر و خیانت فاش گردید و نذالت و سفلگی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه فاسد شد

و انوشیروان اگر چه مزدك و بعضی از پیروان او را کشت و لکن قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید و بدین جهت این قوم نتوانستند که یك حمله عرب را تحمل نمایند و حال آنکه قرین و همسر آنها که عبارت از روم بود مباشد قرون متعدده باعربها در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود انقدر عقاید جلیله و خصائل جمیله اخاذ آن امت را حاصل شده بود و انقدر اساس آن ارکان سته در آنها استوار گردیده بود که در یك قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقاید و سجایا

از جبال الپ تا سور چین در تحت تصرف در آوردند و دماغ اکاسره و قیاصره را بخاک مذلت مالیدند. تا آنکه شرذمهٔ قلیلی بیش نبودند و اخلاق فاضلهٔ آنها بدرجهٔ رسیده بود که مغناطیس آن اخلاق در اندك زمانی قریب صد ملیون غیر مسلم را بکشش خویش جذب نمودند. با وجود آنکه آنها را مخیر کرده بودند در جزیه زهیده ۱ و اسلام

و همین گونه غلبه و عز این امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی طبیعیین بنام باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیه ۲ خود را در جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمانان خصوصا در ایران منتشر کردند

و چون این نیچریها اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و اله و سلم جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم وسعه فضل و نهایت تیقظ ۳ در حراست این دین متین و صیانت عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر آراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را بر این قرار دادند که اولا تشکیک کنند مسلمانان را

۱ کم و مختصر ۲ مامورین زبینه ۳ بیداری

در عقاید خود و پس از تثبیت شك در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بارؤساء دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد وچون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند وحق عبارت ازمرشد و راهبر کامل است و چون تو بحق رسیدي اکنون ترا باید که خود را از این اعمال ظاهریه بدنیه خلع نمائی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیود از برای ناقصین است که بمنزله بیمارانند و چون تو کامل گشتی لازم است که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دایره واسعه اباحت نهی چه حلال وچه حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق وچه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبیت اباحت در نفوس تا بمین خود بجهت انکار

الوهیت و اثبات مذهب نیچری دسیسه دیگر بکار
برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات
شبیه خواهد شد اگر معدوم باشد مانند معدومات
خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه
شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم
یعنی باسم إقرار کن و مسمی را انکار نما
و مدت زمانی این گروه اهل باطن
بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد
اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا انکه علمای دین و سایر رؤسا
مسلمین در این امر مطلع شده در صدد معارضه
بر آمدند و چون آنها کثرت معارضین را
دیدند از برای نشر اراء باطله خود چون
هزار ها از علماء وصلحاء و امراء امت محمدیه را
اغتیالا ریختند

و بعضی از انها ان عقاید فاسده مضره
را فرصت یافته در روی منبر الموت جهارا
بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی تعلق
نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم
حق و منم قائم حق پس از این هر که هرچه
خواهد بکند که تکلیف بر خاتمه شده است
یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز
گردید

وبالجمله این نیچریها اهل باطن و خداوندان

تاویل یعنی ناتور الیسمها قرون سابقه مسلمانان بحیله
امال خلق را بجمیع نقائص و رزائلی که بر
ازاء ازه امم و ملل است دعوت نمودند و به
دیسه تزیه جملی خویش اعتقاد الوهیت را
که اساس همه سعادات از انها ست در این
دار دنیا از الواح عقول سترد ند و بمرور زمان
اخلاق امت محمدیه را شرقا و غربا فاسد
کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
ان امت شریفه تزعزع انداختند تا انکه
شجاعت و بسالت آنها بخوف و جبانت و امانت
و صداقت آنها بخیانت و دروغگوئی و محبت
اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردید
و از ان بود که جماعتی از صعالیك ا فرنك در
در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صدها
شهرها و قریه ها را خراب نمودند و خون
هزار ها را رایگان ریختند و ما قریب دو صد
سال مسلمانان از دفع آن صعالیك عاجز ماندند
و حال انکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی
عقاید قوم فرنك را در ممالك خود از دست
مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و
ترك و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای
محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را

اصعلون دزد و درویش .

بر خاك ريختند و مسلمانان را اينقدر قوه نشد
که اين بليه را از خود دور سازند با وجود
اينکه در اول اسلام با قلت عدد تا سور ۱ چين
جولان گاه اسب مسلمان ها بود و آن همه ذل
و حقارت و خرابی و ويرانی از برای مسلمانان
حاصل نشد مگر از خيانت و دروغگوئي و
جبانت و گران جانی و ضعف و سستي که اثار
ان تعليمات فاسده بود

و چون آداب و اخلاق ديانت محمديه از
غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود
لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی
شاميه‌را از دست فرنك گرفته چنگيزيان را بشرف
اسلام مشرف کردند ولکن نتوانستند که آن
ضعف را بالکليه زائل سازند و آن سلطه و
قوت خود را اعاده نمايند زيرا آنکه آن
سلطه نتيجه آن عقايد حقه و ان خصال پسنديده
بود و بعد از تطرق (۲) فساد اعادهٔ آنها
متعسر گرديد

و از ين است که ارباب تاريخ ابتداء
انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صليب ميگيرند
و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق
کلمهٔ انها را از شروع ان تعليمات فاسده و آراء
باطله بگيرند

۱ ديوار ۲ وسعت يافتن و منتشر شدن

مخفی نماند بابهائیکه دراین زمان اخیر
درایران یافت شدند و هزار ها خون عباد الله را
بنا حق ریختند کوچك ابدالای همان نیچریهای
الموت و چیله ها یعنی کچکول بر دار های همان
طبیعیین کرد کوه میباشند و تعلیمات انها نمونه تعلیمات
باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد نمونه
های دیگر از اقوال ان ها در امت ایرا نیه
یافت خواهد شد
امت فرانسویه آن یگانه امتی بود که بواسطه
ان اساسهای شش گانه سعادت در قطعه یوروپ
بعد از رومانیین رفع علم علم و دانش وکار دانی
نموده موجب تمدن همه امم ورنك گردید و بسبب
ان اصول جلیله در غالب اوقات در جمع بلاد
مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا انکه در قرن
هیجدهم از میلاد مسیح ولتر و راسو باسم رافع
الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این
دو شخص قبرا پیکور (اپیقور) کلبي را
نبش کرده عظام بالیه ناتور السمی را احیاء
نمودند و تکالیف را بر انداختند و تخم اباحت
و اشتراك را کاشتند و آداب و رسوم را خرافات
انگاشتند و ادیان را اختراعیات انسان ناقص
العقل پنداشتند و جهرا بانکار الوهیت و تشنیع
انبیاء بر داختند حتی ولتیر چندین کتاب در
تخطئه و سخریه و تشنیع و ذم انبیا تصنیف کرد

و این اقوال باطله در نفوس فرانسویها تاثیر کرده بیکبارگی دیانت عیسویه را ترك نمودند .

و در هدي شریعت مقدسه نیچر یعنی اباحت را بروی خود گشودند حتی در روزی از روز ها دختری را اورده در محراب کنیسهٔ گذارده زعیم ۱ ان قوم ندا در داد که ایها الناس پس از این از رعد و برق مترسید و چنین گمان مکنید که اینها از طرف اله سماء برای تهدید شما ظاهر شده است بلکه بدانید که همه اینها اثار طبیعت است یعني ناطور و غیر از ناتور اثر دیگري در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید و از روی گمان خدائي براي خود اختراع مکنید و اگر خواهش ان دارید که چیزیرا عبادت و پرستش نمائید اینك مد موازل در محراب چون دمیه ۲ ایستاده است

و تعلیمات فاسده نیچریه این دو شخص اولا موجب ثورهٔ مشهورهٔ فرانساویه گردید

و ثانیا سبب ان شد که فساد اخلاق و تفرق کلمه و اختلاف مشارب احاد ان امت را فرا گرفت تا انکه رفته رفته هر طایفه از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباینه بخود

---

۱ رئیس ۲ دمیه پیکریرا میگویند که از عاج سازند

مشغول گردیده باستحصال مقاصد و [illegible] ن
گرفت و از منافع [illegible] آن سبب
نفرت خارجیه [illegible] باشد
و چه [illegible]

و ناپلئون اول [illegible]
را [illegible] نمود و [illegible]
[illegible] الامر
[illegible]
[illegible] دنیا
رسید بلکه آن [illegible] آن که
طایفه سوسیالیست [illegible] در آن [illegible]
شد و ضرر وخسارت این گروه بر فرنسا کمتر از
ضرر وخسارت جرمنی نبود (بتاریخ حرب فرنسا رجوع
شود) زیراکه ارباب آن عقاید حسنه و سجایای
پسندیده تدارک این امر را نیکو دانند این قوم
برای اجرای مقاصد باطله خود فرنسا را زیروزبر
کرده باخاک برابر میساختند

پوشیده نماناد که امت عثمانیه بسبب ظهور
این عقیده فاسده نیچریان در بعضی از امراء و
عظماء آن باین حالت محزنه افتاد وحتی آن فرقه
هاي عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده
باعث خرابی و تباهی گردیدند همان ها بودند که
بطریق نیچری قدم میزدند و خود را اصحاب
افکار جدیده می شمردند یعني بسبب تعلیم نیچری

چنین گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات
است و این اخلاق و سجایا نیکه از برای خود
فضیلت میداند همه خلاف ناتور و از فضول عقل
است و باید هر شخص آنقدر که بتوانند و بهر
راهی که اورا ممکن شود لذات و شهوات حیوانیه
را از برای خود استحصال کند و بخرافات قیودات
و بواهیت جعلیات انسانهای بی عقل خویشتن
را از ملاذ محروم نسازد
وچون انسان فانی میشود چه شرف چه حیاو امانت و
صداقت کدام است و لهذا با رتب جلیله سفاکی
را قبول کرده بقیمت ذهیده خزانه شرف چندین
سال عثمانیان را بر باد دادند
سوسیالیست وکومونیست ونهلیست یعنی اجتماعیین
و اشتراکیین و عدمیین هر سه طایفه ره سپر این
طریقه میباشد و خود را باسم محب الفقراء والضعفاء
و المساکین ظاهر ساخته‌اند وهریك از این طوائف
ثلثه اگرچه صورة مطلب خود را بنوعی تقریر
میکند ولیکن غایت ونهایت مقصود آن هااینست که
جمیع امتیازات انسانیه را بر داشته چون مزدك
همه را در همه شریك سازند
و بجهة اجراء این مقصد فاسد چه بسیار خون
ریزیها کردند وچه فساد ها و فتنه ها بر پا نمودند
و چقدر عمارات و قراءرا آتش زدند ،
و ایشان می گویند که جمیع مشتهیات و ملاذیکه در

روي این کره زمین است همه آن ها از فیوصات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را اختصاصی بوده باشد بیکی از آن ملاذ بدون سارکین او در انسانیت بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق مشاع بوده باشد در میانه همگی افراد انسانها

ومیگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقدسه نیچر یعنی اباحت و اشتراك دیانت و سلطنت ها می باشد پس لازم است که این ها را از اساس برانداخت و یاد شاهان و رؤساء ادیان را پست و نابود ساخت واگرشخصی خود رابلذتی مخصوص ساخته وخویشتن را بنعمتی و یا مزیتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه ناتو یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نپیچند و گردن کشی نکنند واین گروه سه گانه از برای نشر افکار مفسدانه خود هیچ دسیسه و حیله نیافتند مگر آنکه انشاء مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سائرین مدرس شده اندك اندك افکار خود را در اذهان صافیه بچه ها جای دهند و از این جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخته و بعضی دیگر متفرق گردیده هر یکی در مدرسه از مدارس بلادفرنك معلم گردیده دراذاعه و اشاعه خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالك

ورود [illegible] در [illegible] کت روسیه [illegible] موجب [illegible] شد [illegible] [illegible] شرور [illegible] حضور [illegible] از آن [illegible] [illegible] تشکیل نموده [illegible] مطابق [illegible] در همه یك از مؤدات و از آن است که اگر از یکی از مؤمنات سؤال [illegible] زن کیستی جواب می گوید زن کمپانی و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زن ها پرسیده شود که تو بچه چه کسی هستی پاسخ خواهد داد بچه جمعیت

و تا کنون لهیب شر و فساد آن ها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده و خداوند تعالی می داند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان و مان انسان ها را سوخته ویران خواهد ساخت

و اما آن منکران الوهیت یعنی نیچری ها که بلباس تلبیس مهذب بودن مشتار امت و خیر خواه قوم بر آمده اند

و خود را شریك دزد و رفیق قافله ساخته اند
و در نزد اغنیا و بلیه ها علم دانش وکار
دانی برافراخته اند و از برای حیانت طرح نو
در انداخته اند و بدو سه کلمه مسروقه ناتمام بخود بالیده
اند و بروتهارا بصدکبرو نازناز مالیده اند
و خود را با هزار جهل و نادانی
هادی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله
و صفات ذمیمه خویشتن را مهذب نداشته اندوعقل
وخردمندی را فقط درغدر اختلاس و تزویر
پنداشته اند بسیار خجالت میکشم که آنها را
ذکر کنم و بغایت شرمم می آید از تحریر روش
کش ایشان
زیرا که مقاصد آنها بسیار پست است چونکه
میخواهند از برای شکم خویشتن اساس امت
خویش بکنند و رشته التیام آن را از هم
بگسلانند و جولان گاه افکارشان بسیار تنك است
وهنوز قدم ازاینکه «قاب» خود بیرون ننهاده اند
وقلم را در آن مجال تنك قدرت و یارای حرکت
نیست
اینقدر میتوانم بگویم که اینها پیاچو یعنی
پهلوان پنبه دیگر اند باقیش را خوانندگان بدانند
و از جمیع انچه پیش ذکر شد بخوبی هر
کسي را معلوم گردیده که این گروه و نیچریها

یعنی دهریها در هر امتی که پیدا شدند اخلاق
احاد ان امت را بواسطهٔ تعلیمات فاسده وخود
بهزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر
سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغگوئي
و گران جاني و شهوت پرستی را رواج دادند
تاانکه تدریجا اسم ان امت را از لوح وجود
محو نمودند ویا انکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند
معذالك چون بعضی از این گروه مقصد اصلي خود
را که اباحت و اشتراك بوده باشد تدلیسا مخفی
داشته و در ظاهر بانکار الوهیت وروز باز پرس
اکتفا میکنند

لهذا می خواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی
است از براي فساد هیئت اجتماعیه وتزعزع ارکان
مدنیت و هیچ سببی موثرتر ازین تعلیم در فساد اخلاق
یافت می شودو ممکن نیست که شخصي نیچری
بوده باشد با وجود این مهذب الاخلاق وصاحب
امانت و صداقت مروت و جوان مردی میباشد

پس می گویم هر فردی از افراد انسان را
بحسب سرشت و خلقت شهوت ها و خواهش هائي
است که بازاء ان مشتهیاتی و ملائماتی در عالم
خارج گذاشته شده است و ان شهوات بذاتها
چنان اقتضا می کند که انسان حرکت نموده و

آن مشتهیات را استحصال نماید و بدان ها معالجه خواهش های خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آن ها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل و چه بدست آوردن بآنها موجب فتنه و فساد و سفك دماء و غصب حقوق شود و یاآنکه بدون این مفاسد او را دستیاب گردد

این مقتضیات قوه وبواعث‌فعاله‌را از تاثیرات غیر معتدله باز داشتن و انسان صاحب ان‌شهوات مؤثره را بحق خود راضی کردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن بیکی ازاین چهار چیز متصور میشود

یا انکه هر صاحب حقی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یك پادرعقب نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانکه ارباب اهواء ادعا مـی نکنند و یا حکومت‌و یااعتقاد بر این که عالم را صانعی است دانا و عمل خیر و شر را پس‌از ازاین حیات جزائیست مبین یعنی دین

اما وجه اول موجب ان میشود که از برای صیانت حقوق و دفع تعدیات سیل های خون‌جاری گردد و تلول و اودیه بدماء افراد انسانیه‌مخضب (۱) شودو هر قوی ضعیفی را طحن [۲]

---

[۱] رنگین‌و حنا بسته (۲) در هم شکستن

وسحق (١) نماید
تا آنکه اخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد
و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس ان صفتی است که صاحب ان از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود
وخست نفس انست که دارای ان از دنایای امور پرهیزنمینماید و ازتقبیح وتشنیع متاثر نمیگرددوهر کسی را واضح است که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه در نزد امم نیست که بتوان بدوشهوات را بحد اعتدال اورد و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتظام را محکم نمود ایا ملاحظه میکنی بسا امور هست که ارتکاب ان ها پیش امتی خست و دنائت شمرده میشود همان امور در نزد امتی دیکر از اثار شرف و کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال ان که في الحقيقة عين جور و ظلم و غدراست
چنان که نهب و غارت ودزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و اما

(١) نرم کردن

و اما اهل مدن همه آنهارا علامات خست و دنائت میدانند
و همچنین حیله بازی و مکاری و منافقی در نزد
قومی خست وقومی دیگـر این امور راعقل
و کار دانی و کمال می شمارند و دیگـر
آنکـه اگر غور کنی در این امر هر حادثی را
علتی است وعلت غائیه افعال اختیاریه انسانیه نفس
اوست بخوبی خواهي در یافت که طلب اتصاف
بشرافت نفس وسعی است در استحصال اووخوف
از خست ودنائت آن بجهت رغبت و میل انسانست
بتوسیع طرق معیشت وحذر اوست از تنگـی مسالك
زندگانی

چونکـه میداند از اتصاف بشرافت نفس موثوق
به خواهد گردید وبامانت و صداقت مشهور شده
اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بساران
بسیار راهها واسباب معیشت فراوان خواهدگردید
بخلاف اتصاف بخست ودنائت نفس که موجب
تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت
را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و
ضعف و تمکن و عدم تمکن آن صفت و
درجات و مراتب و و تاثیرات آن در کشح
ارباب شهوات از تعدیات بر حسب معیشت های
طبقات مردم میباشد

یعنی طبقات ناس انقدر در تحصیل آن

صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرور گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقهٔ شرافت نفس را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت تواند شد و آنچه زیاده بر این باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود ودر استحصال ان سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروا نمی کنند

خصوصا با آنانکه از خود در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیمه اجتناب نمی نمایند و هیچیك از این امور را خست و دنائت نمیشمارند

و حال انکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد و خسیس و دنی النفس شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از خست و دنائت نمیدانند بلکه بمحامل دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقة بعد طبقة

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه مصون ومحفوظ

میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالیه دست تعدي به طبقه سافله گشوده در هاي شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه بر این جون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر از تنگی مسالك زندگانی است چنانکه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمیشود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت خواریها در زوایای محاکم زیرا انکه انسان طالب سعه عیش میداند که بدین خیانت مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون انکه مشهور بدنائت گردد چنانکه می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمالی در زوایای محاکم از انها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدلی قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هرکس را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را نماید

و اگر کسی بگوید یکي از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدتست پس مي شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را با علي درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را

از جمیع رذائل و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوییم اولا کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را بر لذائذ شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر بطبقات مردم نظر شود این بخوبی ظاهر و هویدا خواهد شد

و ثانیا چونکه موجب اول از برای مدح و ثناء این انسانهای حیوان منش و باعث نخستین بجهت ستایش این مورخین مزورین و شعراء کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه استحصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد و در اکتساب این چیز ها هزار ها تعدیات و اجحافات سر زده باشد لهذا غالب نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق غدر و ظلم و خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند و هم ممدوح این مدلسین گردند و کمتر شخصی یافت می شود که طالب محمدت حقه بوده از راه حق و فضیلت و شرافت نفس ثنا و ستایش حق را اکتساب کند

و از آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچوجه از برای تعدیل شهوات

و منع تعدیات ﺀ انتظام عالم کافی نیست

ولی اگر مستند بدینی بوده و در آن دین ماهیت آن متقرر ومتعین گردیده باشد بجهت آن منشا و بنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد شد نه چنانکه در بیان حیا بدین اشارة رفت

و اما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است بر دفع ظلمها و جور های ظاهري اما اختلاسات و تزویر ها و پهنانها و فساد ها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور بحیله ها و دسیسها و ستمهای پنهانی مطلع می شوند تا برفع آنها بکوشند علاوه برین حاکم و اعوان اوهمه اصحاب شهوتند

و کدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات فعاله منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امرا ز دست شره و حرص و از آنها خلاصی خواهد بخشید چون هیچ رادع و زاجري آنها را نباشد البته ان حاکم خفیه رئیس سراق و چهرا راس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان او همه آلات ظلم وجور و عذر و ادوات شر و فساد و افراز های اختلاس ان خواهند گردید

و در ابطال حقوق بندگان خدا و

هتك اعراض و نهب اموال انها خواهند کوشید
وعطش شهوات خود را از خون بیچارگان
تسکین خواهند داد و قصر های خویش را
بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت
و بالجمله در هلاك عباد و دمار کوششها
و سعیها بکار خواهند برد پس سبب دیگری
از برای کف ارباب شهوات از تعدیات و
اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان
بر اینکه عالم را صانعی است دانا و توانا و
اعتقاد بدینکه از برای عمل خیر و شر پس از
این حیات جزائیست معین
و الحق دو اعتقاد معا پایدار ترین
اساسی است از برای کشح شهوات و رفع
تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکم ترین رکنیست
بجهت بر انداختن حیله ها و تزویر ها و تدلیسها
و نیکو ترین باعثی است برای احقاق حقوق
و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و
بدون این دو عقیده هرگز هیئت اجتماعیه صورت
وقوع نپذیرد و مدنیت لباس هستی نپوشد
و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات
و معاشرات بیغل و غش نشود و اگر کسي را
این دو اعتقاد نباشد بهیچوجه او را رادعی بسوي
فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود
وهیچ چیز اورا از خیانت و دروغگوئی

و منافقی و مزوری منع نخواهد نمود بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبة و افعال اختیاریه چنانکه گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را از این صفات ذمیمه منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود و خصوصا در وقتیکه معلوم شود انسان‌را که نه از اتصاف بدانها ضرری در دنیا بر و مترتب خواهد شد و نه از تخلق بدینها او را فائدة خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوان مردی و دیگر اموری که هیئت اجتماعیه را از آنها گریزی نیست الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات طبیعیین یعنی نیچریها رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینهاست و آخر تعلیمات ایشان اباحت و اشتراك است پس این قومند که بر باد دهنده هیئت اجتماعیه اند و تباه کننده مذهب و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

هلاك نماینده اممند و زائل کننده نخوت و غیرت و ناموسند و جرائیم لؤم و خیانتند و ارومه های رزالت و دنائتند

و اسامی های خست و ندالت اند و اعلام

کذب و دروغند و دعات حیوانیتند محبت آنها
کید است و مصاحبت ایشان مکر است و
ملائمت شان غدر

و مجالسنشان حیله است صداقتشاق فریب
است و دعوي انسانیت شان دام است و بر
معارف وعلوم خواندنشان شست (۱) وقلاب است
امانت را خیانت کنند و سر را حفظ نکنند
و دوست عزیز خود را بیك پول سیاه بفروشند
بنده های شکمند و عبید شهوت

و از برای قضای شهوات خویش از
ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دني استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننك را بهیچوجه نمی
شناسند و از شرف نفس خبر ندارند پسران در
این طایفه از پدران در امان نیستند و دختران
از هیچکدام بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه
تواند کرد

و اگر شخصي بلین ملمس (۲) چون مار
اینها بازی خورد و بخط و خال چون افعی
ایشان مغرور گردد و زخرف قول اینها او را
پسند افتد و حیله های ایشان در دل او جای
گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب
تمدنند و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر
علوم و معارفند و یا انکه خیال کند که ایشان

(۱) تور ماهیگیري (۲) نرمی پوست

در تنکی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ اسرارند باید بر عقل او گریست و خندید

زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اکر چه باطل و اخس ادیان بوده باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب و عقاب و بسبب سائر اصول ستة که ودایع دینها و کیش هاست از طریقه مادیین یعنی نیچریها بهتر است در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه و انتظام امور معاملات در جمیع اجتماعات انسانیه و در همه ترقیات بشریه درین دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت کذاشته شده است و نظام عالم انسانی جزء نظام کل است هروقت این خلل انداز ان هیئت اجتماعیه یعنی نیچریها ظهور نمودند نفوس انسانیه بقلع و قمع آنها همت کماشته و خداوند آن نظام حقیقی مدنیت که دین بوده باشد در ازنه ایشان سعیهای بلیغ بکار بردند

و مزاج انسان کبیر بنا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیه اینها را قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اکر چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت

مقاصد دنیئه خود ایشان را در هر وقتی تائید نموده و لکن پایداری و ثبات حاصل نکرده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن و مستقر شده این مایهٔ بی انتظامی زائل و معدوم گردیده اند و چون معلوم شد که دین مطلقا مایه نیك بختیهای انسان است پس اگر بر اساسهای محکم و پایه های متقن گذاشته شده باشد البته ان دین بنهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید و بطریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را در میان پیروان خود خواهد بر افراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز خواهد گردانید

و ایشان را به نیك بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند دین اسلام

زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوایف انسانها بر دقایق حقایق و استحصال آنها سعادت تامه حقیقیه را در دار دنیا و آخرت موقوف است بر اموري چند

اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای عقاید باطله وهمیه پاك بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابی است کثیف (۱) علی‌الدوام حائل می شود درمیانه صاحب ان عقیده و میانه حقیقت و واقع واورا باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون یك خرافی را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سر باز زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق اکوان برو پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را باوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتد و از هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطیرات و تشاؤمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیله باز و مکار و دجالیرا گردن نهد و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونهٔ زندگی بد تر خواهد بود

و اول رکن دین اسلام اینست که عقول را بصیقل توحید و تنزیه از زنك خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاك سازد و نخستین

۱ متراکم

تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیکر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف و قاهر و معطی و مانع و معز و مذل و شافی و مهلك بداند و یا که اعتقاد کند که مبدا اول بلباس بشری برای اصلاح یا افساد ظهور نموده یا خواهد نمود و یا انکه آن ذات منزه بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و اسقام را متحمل کردیده است و غیر از اینها از آن خرافانیکه هر یك بانفراده برای کوری عقل کافیست و غالب دیان موجوده از ین اوهام و خرافات خالی نیست اینك دیانت نصرانیه و دیانت برهما و دیانت زردشت

دوم انکه نفوس انها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از رتبه نبوت که رشته ایست الهیه سزوار ولایق جمیع پایه‌های افراد انسانیه بداند و در خود نقص وانحطاط وعدم قابلیتی تصور نکند و چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیکری در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال کمالات در صدد مجارات و مبارات خواهد بر امد

و در نیل عز و شرف و اقتنای ۱ رتب عالیه دنیویه کوتاهی نخواهد ورزید

۱ چیدن و حاصل کردن

و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که انها خلقة و فطرة از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان از نفوس سائرین پستر است البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراکشان ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاری از کمالات و رتب عالیه وسعادات دنیویه محروم مانده و در دایره صغیرهٔ جولان خواهند نمود

دین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس گشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میانه بر میدارد و مزیت افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت میشود که این مزیت در او بوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگری چهتری و سیمی ویش و چهارمی شودرو اول درجه شرافت را فطرتا از برای برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری وقسم چهارم را در جمیع مزآیای انسانیت از همه پست تر شمرده است

و این یکی از اعظم اسباب شمرده میشود

از برای عدم ترقی متدینین بدین دین در علوم
و معارف و صنایع چنانکه شاید و باید وحال
آنکه اقدم امم میباشند و دیانت عیسویه برحسب
انجیل شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل
اثبات کرده غیر آن جنس را باسامی حقیره
ذکر میکنند و پیروان آن دین اگر چه از
این حکم سرباز زده امتیاز جنسیت را برداشتند
و لکن صنف قسیسها را آنقدر شرافت دادند
که نیز موجب خست سائر نفوس گردید زیرا
آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را درتحت
قدرت آنها قرار دادند و گفتند نفوس دیگران
را اگر چه باعلی درجه کمال رسیده باشد
آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه
الهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این
امر بواسطه قسیسها صورت پزیرد و همچنین
گفتند قبول ایمان در نزد خداوند تعالیٰ موقوف
بر قبول قستیس است و این حکم جنت بخش
نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در
آن نوشته شده است هرچه شما در زمین بگشائید
در آسمانها گشاده میشود و هر چه شما در زمین
ببندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این
عقیده جنت بخش نفوس در امت نصرانیهٔ بلاد
فرنك متمکن و پایدار بود هیچگونه ترقیات

از برای آن امت حاصل نشده لوتر رئیس پرتستان
که این حکم را بر خلاف انجیل دفع نموده
است بمسلمانان اقتدا کرده است

سیم آنکه باید آحاد هر امتی از امم
عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است
بر براهین منقنه و ادله محکمه موسس سازند
و از اتباع ظنون در عقاید دوری گزینند و
بمجرد تقلید آباء و اجداد خویشتن قانع شوند
زیرا انکه اگر انسان بلا حجت و دلیل با
موری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیشه خود
سازد و بتقلید و پیروی آباء خود خورسند
شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه
باز ایستد و اندك اندك بلادت و غباوت (۱)
برو غلبه نماید تا انکه خرد او بالمره
عاطل و از ادراك خیر و شر خود عاجز ماند
و شقا و بد بختی از هر طرف او را فرو گیرد
تعجب منما گیزو وزیر فرنسا که تاریخ
سیو یلیزاسیون یعنی مدنیت امم افرنجیه را
نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب تمدن
یوروپ این بود که طایفهٔ ظهور کرده گفتند
اگر چه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی
ما را میرسد که براهین اصول عقاید خود را
جویا شویم

---

۱ کول خورمن

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و می
گفتند که بنای دین بر تقلید است و چون
آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان منتشر
گردید عقول از حالت بلادت و عبادت رامده
در حرکت و جولان امد و در استحصال اسباب
مدنیت کوشیدن گرفت
دین اسلام آن یگانه دینیست که ذم اعتقاد بلا
دلیل و اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیروی
از روی کوری را مینماید و مطالبه برهان
را در امور بمتدینین نشان میدهد و در هرجا
خطاب بعقل میکنند و جمیع سعادات را نتایج
خرد و بینش می شماردو ضلالت را به بیعقلی
و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هر یك
از اصول عقاید به نهجی که عموم را سود مند
افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را
با حکم و فوائد آنها ذکر می کنند (بقران
شریف رجوع شود) و هیچ دینی نیست که این
فضیلت درو بوده باشد و چنان گمان میکنم که
غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند
کرد و مخفی نماناد که اصل دیانت عیسویه
که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین
معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست یعنی
باید از عقل در گذشت تا انرا فهمید و اما
اصول دیانت برهما هرکس را ظاهر است

که غالب آنها مخالف عقل صریحست چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند چه نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از امم جماعتی علی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تخلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهي دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و از اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیلة را توضیح و مساوی ۱ مضار آنها را تبیین کنند و از امر بمعروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبدا همه جمیع معلومات انسان مکتسب است و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهرة و فایدهٔ نخواهد گرفت و چون حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود واز سعادت دارین محروم مانده ازین دنیا خواهد رفت پس معلم واجب شد و شهوات و خواهش های نفس را حدی و اندازه نیست و اگر معدل و مقومی ان شهوات را نباشد لا محاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و ان خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را

۱ بدیها

خواهد نمود بلکه خود را هم در اتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد رفت پس امر بمعروف و ناهي از منکر و معدل اخلاق لازم شد

و اعظم فروض و واجبات دین اسلام این دو امر است (بقران شریف رجوع شود) و در سائر ادیان آنقدر اهتمامی در این دو امر نشده است و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائده هر یکي در مدنیت و شرح بودن هر واحدی از آنها سبب سعادت تامه موجب ان می شود که از موضوع کلام خارج شوم بر بود واجب دانستم که رسالهٔ دنفراد ها درین امر وضع نمایم و در ان بیان کنم که ان مدنیه فاضلهٔ که حکما بارزوی ان جان سپردند هرگز انسان را دستیاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین دست پس چرا مسلمانان باین حالت محزنه می باشند

جواب میگوییم چون مسلمان بودند بودند چنانچه بودند و عالم هم بفضل انها شهادت میدهد و اما الان پس بدین قول

شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ما یغیرو اما بانفسهم

اینست مجمل انچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقه نیچریه در مدنیت و هیات اجتماعیه و منافع دین اسلام

تمت راقم جمال الدین حسینی

انتهی

سرطان ۱۳۰۳